**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011103**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای نایینی محصّل فرمایش ایشان این بود که زمان یک موقعی قید متعلق هست، یک موقع قید به حکم هست. اگر قید متعلق باشد می‌شود به نحو افرادی اگر اخذ شده باشد می‌شود به عموم ازمانی دلیل تمسک کرد. ولی اگر زمان قید الحکم باشد این دیگر نمی‌شود اخذ کرد. آقای خویی در پاسخ می‌فرماید این که استمراری. مرحوم آقای نایینی دو تا فرق بین زمان در جایی که قید المتعلق باشد و در جایی که قید الحکم باشد گذاشته بودند، فرق اوّلشان این بود که زمان اگر قید الحکم باشد به نفس دلیل دال بر حکم نمی‌شود استمرار حکم را اثبات کرد، نیاز به یک دلیل دیگر دارد. ولی اگر زمان قید المتعلق باشد به همان دلیل می‌شود اثبات کرد. ایشان می‌فرماید این فرقی که مرحوم نایینی ذکر کرده خلط بین مرحلۀ جعل و مجعول هست. در مرحلۀ جعل مطلب ایشان درست هست که اثبات استمرار با خود دلیل دال بر اصل حکم درست نیست. بلکه باید یک دلیل دیگری داشته باشیم. ولی بحث ما در به اصطلاح تخصیص مجعول هست، نه در تخصیص جعلی که راجع به نسخ باشد. و اینجا مانع ندارد که استمرار مجعول را از نفس دلیل اثبات کنیم. چون استمرار از قیود مجعول هست و این که یک افراد خاصی در زمان خاصی این مجعول ثابت باشد یک تقییدی برای اطلاق مجعول هست، اصل این است که اطلاق مجعول مقید نشده باشد. بعد توضیح می‌دهند که گاهی اوقات جعل مستمر است، مجعول مستمر نیست، گاهی اوقات بر عکس. می‌گویند، ببینید زوجیت انقطاعیه مجعولش که زوجیت هست غیر مستمر است، ولی آن جعلی که ما داریم این مستمر هست. این که عقد انقطاعی مشروع هست و جعل یعنی مشروعیت عقد انقطاعی. از آن طرف زوجیت دائمه این یک زوجیت دائمی هست، ولی عقد دائمی ممکن است نسخ شده باشد. اینجوری بیان کردند. ببینید اینجا فرمایشی که ایشان در ادامۀ بحث بماند. بعد در ادامه‌اش دارد که:

«و ملخّص‏ الكلام في المقام: أنّه‏ لا يمكن‏ إثبات‏ استمرار الجعل بمعنى عدم النسخ بنفس الدليل الدال على الحكم، بل لو صرح في الدليل بكون الحكم دائمياً لا يمكن إثبات عدم النسخ بهذا الدليل، فان للمولى نسخ هذا الحكم الدائمي، و لكنّه خارج عن محل الكلام كما تقدّم. و أمّا استمرار المجعول فلا مانع من إثباته بنفس الدليل.»

اینجا حالا یک تهافت‌هایی بین فرمایشات آقای خویی در هم این بحث هست هم بین این بحث و بحث سابق هست. در این بحث من عبارت را بخوانم، ایشان می‌گوید که نسبت به مرحلۀ جعل استمرار جعل را نمی‌شود با دلیل دال بر اصل حکم اثبات کرد

و لا یمکن اثباته بنفس الدلیل الدال علی الحکم بل لابد من التماس دلیل آخر

«و لا يمكن‏ إثباته‏ بنفس‏ الدليل‏ الدال على الحكم، بل لا بدّ من التماس دليل آخر من استصحاب- على القول بجريانه عند الشك في النسخ- أو من نحو قوله (عليه السلام): «حلال محمّد (صلّى اللَّه عليه و آله) حلال إلى يوم القيامة ...»»

می‌فرمایند با تعبیر حلال محمد حلال الی یوم القیامة می‌شود این استمرار را اثبات کرد.

بل لو صرح فی الدلیل بکون الحکم دائمیا همین است دیگر. حلال محمد حلال الی یوم القیامة حتماً باید جدا باشد؟ چسبیده به دلیل باشد نمی‌شود؟ این چه فرقی دارد این که دو تا مطلب چه شکلی است؟

از آن طرف در بحث استصحاب عدم نسخ ایشان آقای خویی دارند که همین تقریرات مصباح الاصول، صفحۀ ۱۶۴ دارد:

«أنّ‏ النسخ‏ في‏ الأحكام‏ الشرعية إنّما هو بمعنى الدفع و بيان أمد الحكم، لأنّ النسخ بمعنى رفع الحكم الثابت مستلزم للبداء المستحيل في حقه (سبحانه و تعالى) و قد ذكرنا غير مرة أنّ الاهمال بحسب الواقع و مقام الثبوت غير معقول، فامّا أن يجعل المولى حكمه بلا تقييد بزمان و يعتبره إلى الأبد، و إمّا أن يجعله ممتداً إلى وقت معيّن، و عليه فالشك في النسخ شك في سعة المجعول و ضيقه من جهة احتمال اختصاصه بالموجودين في زمان الحضور.»

تصریح می‌کند که در واقع نسخ تقیید اطلاق زمانی دلیل هست.

بعد ایشان استصحاب عدم نسخ را می‌گوید جاری نیست و صحبت‌هایی می‌کند بعد می‌گوید:

«فالتحقيق: أنّ هذا الاشكال لا دافع له، و أنّ استصحاب عدم النسخ مما لا أساس له، فان كان لدليل الحكم عموم أو إطلاق يستفاد منه استمرار الحكم، فهو المتبع،»

معنای دلیل حکم عموم اطلاقی فرض می‌کند که آن

«و إلّا فان دلّ دليلٌ من الخارج على استمرار الحكم كقوله (عليه السلام): «حلال محمّد (صلّى اللَّه عليه و آله) حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة» فيؤخذ به، و إلّا فلا يمكن إثبات الاستمرار باستصحاب عدم النسخ.»

تا آخر این عبارت.

پس بنابراین این یک تهافتی وجود دارد. حالا یک نکتۀ جزئی هم عرض بکنم آن مثال مجعول و جعلی هم که آن عقد دائم و عقد موقت مطرح کرده آن هم خلط است. یک خلط عجیبی هم هست. ببینید ما یک حکم شرعی داریم، این حکم شرعی یک جعل دارد یک مجعول دارد. جواز عقد انقطاعی یک مرحله جعل دارد، یک مرحلۀ مجعول دارد. یعنی شارع مقدس که جعل می‌کند. شارع مقدس می‌گوید که اگر شما عقد انقطاعی کردید این عقد واقع می‌شود. یک جعل کلی دارد، یک جعل تطبیقی دارد جواز عقد انقطاعی و اینها. جعل و مجعول نسبت به حکم شرعی.

یک جعل و مجعول نسبت به خود آن کسی که انشاء عقد می‌کند این یک جعل دارد یک مجعول. یعنی یک موقعی من انشائم به صورت انشاء کلی است، یعنی اصلا عقد ازدواج، خود همین عقد انقطاعی و عقد دائم می‌توانیم ما جعل و مجعول فرض کنیم. در خصوص این مثال ندارد ولی من مثال را در بحث دیگری عرض می‌کنم. بحث وصیت، جعل و مجعول در جایی هست که قضیه به نحو قضیۀ شرطیه اعتبار بشود، با تحقق شرط آن قضیه فعلی می‌شود. جعل و مجعول یعنی این. حالا عقد ازدواج دائمی و موقت چون از اوّلش قضیۀ شرطیه نیست این در مرحلۀ جعل و مجعول در موردش تصویر ندارد. ولی در مورد مثلاً وصیت، ما یک جعل داریم یک مجعول داریم. جعل این هست که من به نحو قضیۀ شرطیه گفتم اگر من مردم این مالم برای زید باشد. بعد از این که من می‌میرم ملکیت برای زید حاصل می‌شود. مرحلۀ مجعولش زمانی هست که من می‌میرم. مرحلۀ جعلش در همان اوّلی که به نحو قضیۀ شرطیه. من این جعل را می‌توانم نسخ کنم. یعنی نسخ جعل اینجا به این معناست که رفع ید کنم.

شاگرد: مجعول‌هایش یکی نیستند؟ جعل‌ها فرق دارد

استاد: مجعولش هم ممکن است مختلف باشد. مجعولش ممکن است ملکیت دائمیه باشد ممکن است ملکیت موقته باشد.

شاگرد: همان مجعول خدا می‌شود دیگر.

استاد: نه این که من دارم جعل می‌کنم. من که می‌خواهم جعل کنم یک موقعی می‌گویم من اگر از دنیا رفتم دائماً این برای زید مباح باشد.

شاگرد: مجعول جعل الهی هم همان می‌شود دیگر.

استاد: نه اصلاً به آن کاری نداریم. من بحثم این است. اصلاً دو تا چیز مختلف است، اینها را نباید به هم کار داشت. یعنی در واقع اگر ایشان می‌خواهد مثال بزند اینجور نباید مثال بزند. مثال را باید از یک سنخ بگیرد، این درست است جعل می‌تواند دائمی باشد، مجعول می‌تواند موقتی. بحث من اشکال به مثال است و اشکال به مطلب نیست. این که جعل می‌تواند دائمی باشد مجعولش موقت باشد، جعل می‌تواند موقت باشد، مجعولش دائمی باشد. اینها صحیح است. ولی این مثال زوجیت غیر مستمر هست، امثال اینها، تفاوت زوجیت موقت و زوجیت دائم در مجعول شخصی است.

شاگرد: در مجعول الهی هم می‌خواهم بگویم.

استاد: نه مجعول الهی هیچ چیز نیست. شارع مقدس زوجیت را که اعتبار نکرده، شارع مقدس جواز زوجیت را اعتبار کرده. مشروعیت زوجیت را اعتبار کرده.

شاگرد: فعلیتش به چی است؟ به این که من آن انشاء عقد را انجام دادم.

استاد: یعنی آن جواز زوجیت را که شما در نظر می‌گیرید، جواز زوجیت موضوعش آن زوجیت است. یعنی فعلیتش این است که آن زوجیت تحقق پیدا کند.

شاگرد: آن فعلیت یا دائم، یعنی اگر من انشائم دائم باشد، دائم محقق می‌شود.

استاد: حالا این را دقت بفرمایید یک مقداری فکر می‌کنم خیلی مطلب سختی نباشد. یعنی ما جعل و مجعول را هم در مورد جعل و مجعول خداوند می‌توانیم تصویر کنیم، هم در مورد جعل و مجعول بنده و یک انشاء کننده. آقای خویی جعل را به مرحلۀ خدایی زده، مجعول را به مرحلۀ بندگی زده و این دو تا درست نیست. جواز العقد الانقطاعی، مجعولش خود عقد انقطاعی نیست، جواز عقد انقطاعی است. خود جواز عقد انقطاعی یک مرحلۀ جعل دارد، یک مرحلۀ مجعول دارد.

شاگرد: جواز تکلیفی‌اش را می‌گویید؟

استاد: وضعی‌اش باشد، هر چی‌اش باشد.

شاگرد: وضعی‌اش که همان زوجیت بالفعل است دیگر.

استاد: نه مشروعیت شرعیه‌اش که هست این مشروعیت شرعیه‌ای که اینجا

شاگرد: بنابر خارج هیچ مصداقی هم پیدا نکند

استاد: این مشروعیتش، اینها را یک قدری دقت بفرمایید، به نظرم این دو بحث را ایشان در این مثال خلط شده. مثال را یک مقدار دقت بفرمایید شاید متوجه بشوید. حالا این مثال است، این خیلی مهم نیست. ولی اصل این مطلب که می‌تواند جعل مستمر باشد، مجعول مستمر نباشد، یا مجعول مستمر باشد، جعل مستمر باشد مطلب درست است. ولی ببینید اصل این مطلب را اجازه بدهید من یک توضیحی بدهم. این که شارع، اوّلاً این که آقای خویی می‌فرمایند نسخ حتماً باید بازگشت بکند به تقیید اطلاق احوالی، و اطلاق زمانی، و تخصیص عموم زمانی. نه، این لازم نیست. توضیح ذلک این که شارع مقدس ممکن است یک حکم دائمی جعل کند، مصلحت این باشد حکم دائمی جعل کند. ولی همین حکم دائمی را نسخ کند، اشکالی ندارد. آن مشکلی که هست اگر آن حکم دائمی قرار باشد که دائماً هم لازم العمل باشد، نه اعتبار است دیگر. شارع مقدس ممکن است یک اعتبار حکم دائمی بکند بعد همین حکم دائمی را بردارد. پس نسخ، دفع نیست، رفع است. شارع مقدس برای این که قانون محکم بشود از اوّل به صورت دائمی اعتبار می‌کند. ببینید دو مرحله است. یک بحث، بحث این است که در مرحلۀ اراده حب و بغض، امثال اینها، آیا در آن مرحلۀ حب و بغض آنها حب و بغض دائمی دارد؟ نه آن ندارد. ولی حکم یک مرحلۀ دیگری دارد، آن مرحله، مرحلۀ اعتبار و انشاء است. در مرحلۀ اعتبار، نه ظهور دلیل، من حالا در بحث بعدی توضیح می‌دهم. همان مرحلۀ انشاء که جنبۀ ثبوتی دارد، شارع مقدس ممکن است یک اعتبار دائمی حکم را بکند، کما این که حلال محمد حلال الی یوم القیامة در واقع همین است دیگر. آقای خویی تعبیر می‌کنند حلال محمد حلال الی یوم القیامة خود این ممکن است نسخ باشد، درست هم هست. وقتی شارع مقدس می‌گوید هذا الحکم دائمیٌ، جعل دوام کرده دیگر. جعل دوام یعنی چی؟ یعنی همین دیگر. همین جایی که شارع تصریح می‌کند که هذا الحکم دائمیٌّ، همین می‌تواند نسخ بشود. علتش این است که در واقع گاهی اوقات ملاک در متعلق نیست. ملاک در نفس حکم است. مصلحت در نفس حکم است. وقتی مصلحت در نفس حکم هست این مصلحت ممکن است در ادامه این مصلحت نداشته باشد. یک حکم دائمی را شارع اعتبار می‌کند آن مانعی ندارد. بنابراین، این مطلبی که آقای خویی می‌فرماید که نسخ الزاما برگشت می‌کند به سعۀ مجعول. یعنی عدم نسخ سعۀ مجعول و نسخ ضیق مجعول. نه درست نیست. نسخ می‌تواند رفع الحکم باشد نه دفع الحکم. لازم نیست نسخ را آنجوری معنا کنیم، این یک نکته.

شاگرد: حقیقت حکم مگر همان اراده نیست؟

استاد: نه انشاء است. اعتبار.

شاگرد: آن صورتش است

استاد: نه صورت حقیقتش همان اعتبار است، حقیقتش همان اعتبار است. در جایی که حکم برای امتحان صورت می‌گیرد حقیقت حکم صورت می‌گیرد.

شاگرد: تحریک که دارد می‌کند.

استاد: تحریک به مقدمه است نه تحریک به ذی المقدمه. تحریک به ذی المقدمه نیست حکمی که امتحانی است تحریک به ذی المقدمه نیست.

شاگرد: خب تحریک به همان

استاد: نه، تحریک به مقدمه‌اش است. فرض کن خداوند به حضرت ابراهیم که می‌خواهد بگوید بچه‌ات را بکش نمی‌خواهد کشتن تحقق پیدا کند. می‌خواهد مقدمۀ کشتن تحقق پیدا کند، تحریک به مقدمه است، تحریک به خود چیز که نیست. عوامل امتحانی اینجوری هست دیگر. ولی حقیقتاً حکم تحقق پیدا می‌کند. لازم نیست حکم تحریک به آن شیء باشد تا وجوب امتثال بیاورد، همان اعتباری که شارع مقدس می‌کند همین لزوم اعتبار می‌آورد ولو این که در واقع این حکم به داعی محرکیت نسبت به متعلق جعل نشده باشد. به داعی محرکیت نسبت به مقدمه جعل شده باشد. این یک مطلب که این تحلیلی که آقای خویی می‌فرمایند که نسخ به معنای ضیق مجعول است و عدم نسخ به معنای سعۀ مجعول است در آن بحث که با این گفتیم منافات دارد، آن درست نیست، مطلب اینجایشان درست است که نسخ به معنای دفع نیست، نسخ به معنای رفع است. یعنی می‌تواند، هر دو جورش تصویر دارد، نسخ می‌تواند جنبۀ ابرازی‌اش متفاوت باشد، یعنی شارع مقدس یک موقعی اوّل گفته صلّوا، ظاهر دلیل این هست که صلاة اطلاق ازمانی دارد، ممکن است اصلاً ثبوتاً شارع صلاة را فرض کنید حالا مثال فرض کنید عدۀ یک ساله را که می‌گویند نسخ شده. شارع مقدس گفته یک سال عده نگه دارید. از اوّل شارع مقدس می‌تواند اعتبار ثبوتی که کرده باشد محدود باشد. اثباتاً دلیلی آورده که این دلیل ظهور در دوام داشته است. به قرینۀ دلیل ناسخ از این ظهور رفع ید می‌کنیم و کشف می‌کنیم که از اوّل شارع مقدس یک حکم دائمی برای عدۀ یک ساله نگذاشته بوده است، این ممکن است. یعنی نسخ دو جور تصویر می‌شود. هم نسخ به معنای دفع تصویر می‌شود هم نسخ به معنای رفع. رفع کجا؟ در جایی که تصریح بکند حکم دائمی است، نه به اطلاق. جایی که تصریح می‌کند هذا الحکم دائمیٌ. الآن در قانون اساسی ما یک قانون داریم که احکام قانون اساسی همه باید مطابق شرع باشد. می‌گوید و این حکم قابل نسخ نیست. صحبت سر این است که این حکم قابل نسخ نیست خود این قابل نسخ است. حالا یکی از تناقضاتی است که در اینجور تعبیرات وجود دارد. حالا نکته‌اش را عرض می‌کنم. پس بنابراین بحث این هست که ما می‌توانیم دو جور نسخ تصویر کنیم. نسخی که ناظر به مرحلۀ اثبات و تعیین عمل حکم باشد، نسخی که به معنای رفع است که نسبت به اراده و حب باز همان جنبۀ عمل حکم است. یعنی عمد الارادة و عمد الحب را تعیین می‌کند. ولی نسبت به حکم که به معنای اعتبار است تعیین عمد نیست، بلکه رفع العمد است. رفع عمد الحکم و دفع ارادة المتعلق بالحکم، الحب المتعلق بالحکم. این یک نکته. ولی حالا من به اینها خیلی در این بحث نمی‌خواهم چیز کنم. خواستم بگویم این دو تا تناقضی که وجود دارد کدام فرمایش درست‌تر است، به نظر فرمایشی که اینجا می‌فرمایند درست‌تر هست. اما اصل بحث این است که این که می‌تواند شارع مقدس، اگر شارع مقدس هذا الحکم دائمیٌ هم بگوید می‌تواند این حکم را نسخ کند، درست است. ولی خب اگر ما شک بکنیم نسخ کرده یا نسخ نکرده، ظهور دلیل این هست که دائمی را نسخ نکرده دیگر. چرا به این ظهور اخذ نکنید؟ یعنی اگر نسخ کند معنایش این است که این دلیلی که گفته هذا الحکم دائمیٌ مطابق واقع نیست. این ارادۀ جدی مطابق این تعلق نگرفته. ظاهر دلیل این است که ارادۀ جدی به این تعلق گرفته. حالا در مرحلۀ ارادۀ استعمالی، ارادۀ تفهیمی، حالا هر مرحله‌ای از مراحلی که اراده‌ها دارد. بالأخره ظاهر این دلیل این هست که این حکم نسخ نمی‌شود، دائمی است. ما اگر شک بکنیم نسخ شده باشد، به همین تمسک می‌کنیم دیگر. چه مشکلی دارد که ایشان می‌گوید که با این نمی‌شود باید از، از کجا، هر دلیلی شما در نظر بگیرید آن دلیل هم ممکن است نسخ بشود دیگر. بالأخره این معنا درست نیست. نه، از این جهت آن مطلب قبلی‌شان درست است که اگر عموم و اطلاقی داشته باشد، حالا عموم اطلاق تعبیر نکنیم، یعنی به دلیل دال بر استمرار حکم می‌شود تمسک کرد و شک در استمرار حکم و عدم استمرار حکم را برطرف کرد. جایی که شک داریم حکم مستمر است یا مستمر نیست، دلیلی که گفته حالا آن دلیل ممکن است اطلاق حکم باشد، ممکن است تصریح قانونگذار باشد، ممکن است لزوم لغویت، هر چی باشد مشکلی مهم نیست که دلیلش، دلیل اصلی باشد، دلیل لفظی وضعی باشد؟ لفظی اطلاقی باشد؟ حکم عقل باشد؟ دلالت اقتضاء باشد؟ به اصطلاح هر چی. باید او را اخذ کرد مگر این که خلافش ثابت بشود. بله می‌شود نسخش کرد، ولی نسخ باید دلیل داشته باشیم، با شک در نسخ که شما نباید از ظهور رفع ید کنید. ظهور دلیل این هست که نسخ نمی‌شود، نمی‌توانید تمسک کنید دیگر. و نکته‌ای که وجود دارد این که کلام مرحوم نایینی هم در این فضاها اصلاً نیست. آقای خویی مناسب نبود اصلاً در این فضاها وارد بشود، خلط بین جعل و مجعول و این حرف‌ها نیست. مرحوم نایینی مبنای دیگری دارد. مرحوم نایینی فرمایشش دو تا مقدمه دارد. آن دو تا مقدمه را باید مورد کلام قرار بدهید و بحث کنید. یک مقدمه‌شان این هست که ایشان می‌گویند که قیود حکم چون متأخر از حکم هستند شارع مقدس در هنگامی که حکم را لحاظ می‌کند نمی‌تواند قیود متأخر از حکم را هم لحاظ کند، این یک. لحاظ قیود متأخر از حکم در مرحلۀ خود حکم درست نیست. این بحث، بحث ثبوتی است. یعنی شارع مقدس وقتی می‌خواهد حکم کند، این حکم در مرحلۀ ثبوت نسبت به قیود متأخر از حکم مهمل است، نه به شرط شیء است نه به شرط لاء است، اصلاً مهمل است. اینها یک تصویر همچین چیزی دارند، این یک مقدمه.

مقدمۀ دوم این که آن امری که در مرحلۀ ثبوت شارع مقدس باید متأخر لحاظ کند با یک دلیل نمی‌توانیم آن را بیان کنیم. یک دلیل هم نمی‌تواند متکفل لحاظ شیء، یعنی شیءای که، ما در واقع دو تا مرحله، در مقام ثبوت یکی این که اصل حکم را ما می‌توانیم ملاحظه کنیم، اصل حکم را وقتی می‌خواهیم ملاحظه می‌کنیم قیود متأخر از حکم را نمی‌توانیم ملاحظه کنیم. قیود متأخر از حکم را کی باید لحاظ کنیم؟ بعد از این که حکم جعل شد. حکم که جعل شد یک قیود متأخر از حکم را می‌شود لحاظ کرد.

بحث دوم این است که این دو تا مطلب طولی در مقام ثبوت قیود متأخر از حکم در طول اصل حکم است ثبوتاً. اثباتاً هم باید به دو دلیل باشند، یک دلیل واحد نمی‌تواند هم متکفل آن مقام ثبوتی باشد، دو تا شیءای که در دو مرحله هستند وجود داشته باشند، نمی‌تواند ناظر به او باشد. این دو مقدمه اگر تام باشد مطلب آقای نایینی تمام است. و به نظر می‌رسد هر دو مقدمه‌اش ناتمام است. من نمی‌خواهم تفصیل بحث بدهم. اوّلاً اینها هر دویش را در جای خودش در بحث تعبدی توصلی باید بپردازیم. اجمالش را اینجا عرض می‌کنم که دیگر وارد تفصیلش نشوم. نه این مطلب که لحاظ حکم در هنگام لحاظ حکم قیود متأخر از حکم را نمی‌شود لحاظ کرد درست است، این درست نیست. مجرد این که آن قیود متأخر هستند باعث نمی‌شود که در مقام لحاظ حکم آن قیود را انسان ملاحظه نکند. و اصلاً اهمال ثبوتی به آن معنایی که آقای نایینی و آقای حاج شیخ و یک عدۀ دیگر از مرحوم آخوند و اینها در این مراحل تصویر می‌کنند درست نیست، این یک مرحله.

مرحلۀ دوم فرض کنید آن اهمال ثبوتی درست باشد. ما در یک مرحله شارع مقدس اصل حکم را ملاحظه می‌کند. در یک مرحلۀ دیگر استمرارش را ملاحظه می‌کند، قیود متأخرش را ملاحظه می‌کند. چه مانعی دارد هر دو را با یک دلیل وُحدانی بیان کند. ان قلت که اگر دلیل اثباتی ما جنبۀ اخباری داشته باشد خب عیب ندارد، یک دلیل اخباری ناظر به دو تا مرحله باشد. ولی اگر دلیل حکم ما انشاء هست، می‌خواهد آن حکم را انشاء کند. تازه دارد جعل می‌کند. دو تا چیزی که در دو مرحله هستند با یک بیان که نمی‌شود هر دویش را جعل کرد. پاسخ مطلب این است که حالا صرفنظر از این بحث‌ها که حقیقت انشاء چی هست آیا می‌شود انشاء چگونه است و امثال آنها، که آنها را من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌هایش بشوم آن این است که این اوامری که در شرع وارد شده کدامشان انشائی به این معناست؟ مرحوم آقای بروجردی یک مطلبی دارند، ایشان می‌فرماید که اوامر شرعی همه ارشاد به جعول سابقه هستند. عرض کردم در جلسه‌ای، تنها چیزی که تصویر می‌شود در مورد این که انشائی باشد مواردی هست که پیغمبر خودشان مستقیم دارد جعل می‌کند، آن هم مرحلۀ اوّلش. یعنی ببینید پیغمبر بعضی چیزها را، مثلاً نماز را، ۵ رکعت، نمازها دو رکعتی بودند، صلوات خمس همه دو رکعتی بودند، یک اضافاتی را پیغمبر اضافه کرده. آن مرحلۀ اوّلی که با بیانش می‌خواهد اضافه را جعل کند آن انشاء است. ولی بعد از آن می‌گوید نماز ظهر را چهار رکعت بخوانید. نماز عصر را چهار رکعت بخوانید، نماز مغرب را سه رکعت بخوانید. این دیگر اشاره به آن جعل سابق است دیگر. و این چه مانعی دارد در این مرحله‌ای که اشارۀ به جعل سابق هست دو تا چیزی که در طول هم باشند، یعنی به تعبیر دیگر امران طولیان لا یجب ان یکون دال علیهما متعددا. امران طولیان را دلیل واحد می‌تواند متکفل او باشد. یعنی دلیل واحد به معنای اخبار. شارع مقدس از یک طرف گفته اکرم العلماء، از یک طرف گفته این اکرام علما را به قصد قربت باید انجام بدهید در مقام ثبوت. در مقام اثبات با یک بیان دارد هر دو را بیان می‌کند. اهمال ثبوتی و آن بحث‌های ثبوتی اینها باعث نمی‌شود که اطلاق در مقام اثبات ما به آن قائل نباشیم. بنابراین در این مرحله هست. حالا صرفنظر از بحثی که دیروز از حاج آقا نقل کردم، کلاً این بحث‌ها خیلی بحث‌های لغوی است. حالا فرض کنید با این بیان هم نشود باید با دو بیان باشد، بیان دوم چسب بیان اوّل می‌آید دیگر. آن که مطلب را خیلی ساده‌تر می‌کند. صرفنظر از آن بحث‌ها. می‌خواهم بگویم اصل اشکالی که آقای خویی در این بحث‌ها باید به مرحوم نایینی بکند اشکال مبنایی است. ایشان فضای فرمایشات مرحوم نایینی مشی نکرده، خیلی تعجب است که چرا اینجوری بحث را پیش برده. مرحوم نایینی فضای بحث‌هایش این است، ناتمام هم هست. آقای خویی وجداناً آن حرف‌ها را ناتمام می‌دیده، نرفته اصلاً در آن فضا و امثال اینها. ولی فضای حرف مرحوم نایینی این دو مقدمه است. اوّلاً تقسیمات حکم نسبت به تقسیمات ثانویه مهمل است. وقتی مهمل بود دلیل دال بر حکم و دلیل دال بر تقسیمات ثانویه نمی‌تواند دلیل واحد باشد. این دو تا مقدمه. این دو تا مقدمه اگر تام باشد مطلب ایشان تام است و هیچ یک از دو تا مقدمه تام نیست. این که بحث به نظر می‌رسد فرمایش مرحوم نایینی به این جهت. دیدم مرحوم آقا ضیا در حاشیه فوائد الاصول نگاه می‌کردم گویا اصل مطلب مرحوم نایینی را پذیرفته، اصل این تفکری که به این شکل و اینها را پذیرفته، در شاخ و برگ دیگری بحث را پیش برده. یک زاویۀ دید دیگری در بحث‌ها دارند که من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. این است که ولی اصل مطلب، مرحوم آقای حاج شیخ هم این فضا را دارد. اینها تصور می‌کنم باید یک منشاء مشترک داشته باشد. وقتی میرزای شیرازی، کسی مبانی را این شکلی کرده که همۀ اینها اصلاً اینجوری فکر می‌کنند، تفکراتشان به این نحو هست، ولی به نظر می‌رسد هیچ یک از دو مقدمۀ کلام مرحوم نایینی تام نیست، نه این که ثبوتاً، حالا دیگر تفصیلش در بحث خودش، به خصوص مرحلۀ اوّلش تصویر خیلی مهمی دارد که باید بحث را خیلی باز کرد، نمی‌خواهم بازش بکنم. ولی این دو مقدمه هیچکدام تام نیست، بنابراین فرمایشات مرحوم نایینی اینجا به نظر می‌رسد وجهی ندارد که با این فرمایشات بتوانیم.

حالا من از همۀ این حرف‌ها می‌خواهم بگذرم، اگر همۀ این حرف‌ها درست باشد، آیا باز هم این تفصیلی که مرحوم نایینی اینجا فرموده درست است یا درست نیست؟ به نظر می‌رسد باز هم درست نیست. از همۀ این مراحل هم بگذریم، یک اجمالش را الآن عرض می‌کنم تفصیلش را فردا عرض می‌کنم. آن این است که بالأخره شما می‌گویید که به یک دلیل نمی‌شود. خب به دو دلیل که می‌شود. یعنی آن چیزی که دال بر اصل حکم است و آن چیزی که دال بر استمرار حکم است این است که دلیل واحد نباشد. وقتی دو تا دلیل باشد این دلیل واحد در نتیجۀ عملی فرقی ندارد. این را حالا فردا توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان